

تفسیری از قضا و قدر در قرآن مجید

از دیدگاه علوم جدید (۲)

دکتر سید رضا نیازمند

بخش نخست این مقاله در شماره ۲۷ بینات، به چاپ رسید و علی القاعده باید این قسمت در شماره قبل چاپ می‌کردید، لکن به جهت اینکه شماره ۲۸ ویژه «امام علی علیه السلام و قرآن» بود، به نشر این قسمت موفق نشدیم. اینک بخش دوم (پایانی) این مقاله به پیشگاه شما خوانندگان گرامی عرضه می‌شود.

بینات



۷. قدر حیوانات

حیوانات تکمیل شده نباتات هستند. حیوانات (و انسان) هم مانند نباتات از جمع مواد تشکیل یافته اند (مواد معدنی، اعم از مواد فلزی یا شبه فلزی، و مواد آلی). مواد داخل بدن حیوان مستقلاً به «قدر» خود عمل می کنند و حیوان در آن تأثیری ندارد.

تکثیر تمام حیوانات (مانند انسان) از نطفه است، حیوان هم طبق قاعده عمومی که قرآن مجید فرموده: «و من کل شیء خلقنا زوجین» (ذاریات، ۴۹/۵۱)، «و الذی خلق الأزواج کلها» (زخرف، ۱۲/۴۳) دارای جنس ماده و جنس نر است. و به طریق لقاح، خود را تکثیر می کند.

همان گونه که در تفسیر سستی قدر گفتیم، «قدر» هر حیوان هم خصوصیت وجودی و کیفیت خلقت آن حیوان است. مثلاً در کیفیت خلقت حیواناتی چون گاو و گوسفند و شتر، خصوصیتی نهاده شده که علف می خورند و در اندرون آنها شیر پاک و منزه تولید می شود همان طور که فرموده: «و ان لکم فی الانعام لعیبة، نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبناً خالصاً سائغاً للشاربین» (نحل، ۶۶/۱۶) و در جای دیگر فرمود: «و ان لکم فی الانعام لعیبة، نسقیکم مما فی بطونها و لکم فیها منافع کثیرة و منها تأکلون» (مومنون، ۲۱/۲۳).

و در کیفیت خلقت زنبور عسل «قدر» و خصوصیت ویژه ای نهاده شده که آن خوردن گل و گیاه نباتات و تبدیل آن به عسل مصفا است که جزو داروهای شفابخش است. چنان که می فرماید: «و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتاً و من الشجر و مما یعرشون. ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللاً، یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس...» (نحل، ۶۸/۱۶-۶۹). برای علمای علوم جدید با توجه به تمام پیشرفت هایی که کرده اند در عین حال تصور این میسر نیست که پرندۀ ای بدین کوچکی که قسمت اعظم جثه او را بالها و امعا و احشا تشکیل داده، در دلش دستگاهی داشته باشد که بتواند شیرۀ گلها را به عسل مصفا تبدیل کند. «... ان فی ذلک لایة لقوم یتفکرون» (نحل/۱۱)

حیوانات هم همگی از آب درست شده اند و انواع مختلف دارند. در قدر آنها (در جریان تکامل آنها) برخی را خزنده کرده، برخی چهار پا و برخی دو پا «و الله خلق کل دابة من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی علی رجلین و منهم من یمشی علی اربع...» (نور، ۲۴/۴۵). برخی با تخم گذاری و بعضی با حمل و زاییدن، بچه می آورند. فرضیات علمی امروز درباره خلق حیوانات با توجه به آیه مبارکه «ما خلقکم... الا کنفس واحدة» (لقمان، ۲۸/۳۱) با تفسیر سستی همخوان است.

در «قدر» برخی از حیوانات، قدرت پرواز در هوا مقدر شده که در قرآن می فرماید: «الم یرو الی الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن الا الله» (نحل، ۷۹/۱۶)، علامه در تفسیر این آیه می فرماید:

ایستادن و راه رفتن مرغان در فضا و سقوط نکردنشان به هر گونه که باشد و مستند به هر سببی که بوده باشد، خودش و سببش و رابطه‌ای که میان آن سبب و این سبب (پرواز) برقرار است همه مستند به خدای تعالی و صنع او هستند که وجود را بر طیر و بر سبب طیرانش و رابطه میان آن سبب و آن طیران افاضه فرموده، که: «انّ اللّٰه علی کل شیءٍ قَدِیر» (نحل/۷۷) ... ۳۰ در جای دیگر علامه می‌فرماید:

پرواز مرغان در جو آسمان در حقیقت عجیب‌تر از ایستادن انسان در زمین نیست پس همه به طور مساوی منتهی به صنع خدای تعالی است. ۳۱

تفویض و اختیار در حیوانات

امتیاز حیوان به نبات در این است که حیوان (علاوه بر داشتن تمام مشخصات نبات)، قادر به حرکت است و می‌تواند از نقطه‌ای به نقطه دیگر برود. این حرکت، ارادی است و لذا به نظر می‌رسد که بر خلاف «جمادات و نباتات»، به حیوانات اختیار محدودی تفویض گردیده است که متناسب است با شعوری که در نهاد حیوان نهاده شده است. حیوان چون حرکت می‌کند به او اختیار انتخاب راه داده شده است تا بتواند دنبال تهیه غذا و پیدا کردن جفت برود (البته در محدوده محل زندگی او و هزاران شرایط دیگر که در اختیار حیوان نیست).

اختیار حیوان در «شعور ذاتی او»، از ابتدای خلقت نهاده شده، و شعور ذاتی اوست که، از طریق شامه یا باصره یا ذائقه و یا احساسات دیگر، به او می‌گوید کدام غذا مناسب مزاج اوست و از چه حیوانی باید بپرهیزد و چه غذایی را نباید بخورد. و چون این اختیار به دست فهم و شعور و اندیشه او قرار داده نشده، به همین جهت پاداش انتخاب راه درست توسط او و جزای انتخاب راه غلط او در همین زندگی کوتاه او داده می‌شود. دیگر برای او بهشت و جهنمی در دنیای دیگر فرض نشده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۸. قدر انسان

انسان در حقیقت تکامل یافته جماد و نبات و حیوان است. انسان هم مانند حیوان حرکت می‌کند، تولید مثل می‌کند، رشد می‌کند و می‌میرد: «نحن قدرنا بینکم الموت» (واقعه، ۶۰/۵۶) و هم دوباره زنده می‌شود: «انّ ربک هو یحشرهم» (حجر، ۲۵/۱۵) «و انه هو امات و احیا» (نجم، ۴۴/۵۳). ولی مشخصه اصلی انسان اینست که دارای نفس است، نفسی که اراده و شعور دارد، یعنی اندیشمند است.

وز جمادی در نباتی اوفتاد
نامدش حال نباتی هیچ یاد
میکشید آن خالقی که دانیش
تا شد اکنون عاقل و دانا و زفت

آمد اول به اقلیم جماد
وز نباتی چون بحیوانی فتاد
باز از حیوان سوی انسانیش
همچنین اقلیم تا اقلیم رفت



اندیشمندی انسان، ناشی از همان روحی است که خداوند هنگام خلق در تن او دمیده: «فاذا سوّيته و نفخت فيه من رّوحی...» (ص، ۷۲/۳۸) و به جهت همین اندیشمندی، خداوند انسان را خلیفه خود در زمین قرار داد: «اتّی جاعل فی الارض خلیفةً» (بقره، ۳۰/۲). البته اگر خداوند خواسته بود همه مردم را هدایت می فرمود و لزومی بر اعزام پیامبران پیدا نمی شد: «ولو شئنا لاتینا کلّ نفس هدیها» (سجده، ۱۳/۳۲).

این اندیشمندی بدین جهت به انسان داده شد تا او را از «جبر مطلق» بیرون آورد و به او اختیاراتی بدهد و او را مسئول اعمال نیک و بد خود کند. از امیر میومنان، علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده که در توصیف خلق انسان فرمود:

«خداوند انسان را از خاک آفرید، آنگاه از روح خود در او دمید تا بجنید و بیندیشید.»
 جنیدن، انسان را از جماد و نبات متمایز می کند و اندیشیدن، امتیاز انسان است نسبت به حیوان.

علامه طباطبائی می فرماید:

«از مشرب قرآن معلوم و پیداست که آدمی تنها این هیكل جسمانی و این بدن مادی محسوس نیست، بلکه موجودی است مرکب از بدن و نفس، و شئون و امتیازات عمده او همه مربوط به نفس اوست. نفس اوست که اراده و شعور دارد [یعنی اندیشمند است] و به خاطر داشتن آن، مورد امر و نهی قرار می گیرد و پای ثواب و عقاب، راحت و الم، و سعادت و شقاوت، به میان می آید. و کارهای زشت و زیبا از او سر می زند، و ایمان و کفر را به او نسبت می دهند. هر چند نفس بدون بدن کار نمی کند و لیکن بدن جنبه آلت و ابزاری را دارد که نفس برای رسیدن به مقاصد و هدف های خود آن را به کار می برد: ... «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»، (رعد، ۱۱/۱۳).»

و در جای دیگر فرموده: «ذلک بأنّ الله لم یغیراً نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (انفال، ۵۳/۸).

البته اندیشه با عقل یا تدبیر و یا دانش متفاوت است. حیوان هم نوعی عقل یا خرد و تدبیر دارد که با شعور حیوانی خود غذای نامناسب را از غذای مناسب تشخیص می دهد و از خطر پرهیز می کند ولی نفس او اندیشمند نیست و نمی تواند با اندیشه خود به رموز عالم پی ببرد. ۳۳ به همین جهت مولوی می گوید:

ای برادر تو همه اندیشه ای
 ما بقی تو استخوان و ریشه ای
قدر جبری و قدر اختیاری انسان

انسان بر خلاف سایر مخلوقات دارای دو نوع قدر است، «قدر جبری» که خود در تعیین آن قدرت و اختیاری ندارد و «قدر اختیاری» که در اختیار انسان است. البته قدر اختیاری انسان هم



تنها در چهارچوب «مشیت الهی» در اختیار انسان است نه بدون حد و مرز. بدین جهت ما در این تحقیق اول «قدر جبری انسان» را بحث می‌کنیم و در آخر «قدر اختیاری انسان» را شرح می‌دهیم.

بدن انسان از مجموعه‌ای از جمادات یعنی از همان ۱۰۵ عنصر متشکله جهان درست شده است. این عناصر «قدر» خود را در بدن انسان هم همراه دارند و طبق آن «قدر» عمل می‌کنند. ژنها در انسان دارای قدری هستند که مشخصات ظاهری و باطنی و خلقی هر فرد را تعیین می‌کنند، این قدر از نسلی به نسلی منتقل می‌شود و انسان هنگام تولد آنها را به ارث می‌برد. ژنها هم تابع قدری هستند که انسان در انتخاب آنها و در کار آنها دخالتی ندارد و نمی‌تواند آنها را تغییر دهد. قدرت انسان فقط محدود است به اینکه از راه علم، به جزئیات «قدر» مواد متشکله بدن خود و «قدر» ژن‌های خود پی ببرد و از راه آن دانش چیزی که بدن او برای زندگی سالم لازم دارد (مانند آب و غذا و دارو و حتی ژن بهتر) تهیه کند و به بدن برساند.

خالق فقط خداوند است

قرآن مجید می‌فرماید که خداوند زمین و آسمانها را در اختیار انسان قرار داده: «و سخر لکم الشمس و القمر دائبین و سخر لکم الیل و النهار. و اतिकم من کل ما سالتموه» (ابراهیم، ۳۳/۱۴، ۳۴) ولی «خلق کردن» را مختص خود فرموده: «ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذباباً و لو اجتمعوا له و ان یسلبهم الذباب شیئاً لا یتنقدوه منه» (حج، ۷۳/۲۲) یعنی: غیر از باری تعالی، اگر کسان دیگر را می‌پرستید، آنها نمی‌توانند حتی یک مگسی را بیافرینند اگر چه همگی اجتماع کنند، و اگر مگسی از آنان چیزی بر باید آنها نتوانند آنها را از مگس بگیرند.

قرآن مجید خلق انسان را به «خلق از آب و خاک» و «خلق از نطفه» و سپس «دمیدن روح در آن» توصیف فرموده که ما هم تحقیق خود را به همان طریق تقسیم‌بندی می‌کنیم. در برخی مواقع آیات قرآن مجید را با نظریات علمی دانشمندان خارجی تطبیق داده‌ایم. منظور از این تطبیق اینست که روشن شود قرآن مجید کتابی است که هر چیز را از روی علم بیان می‌کند: «تبیاناً لكل شیء» (نحل، ۸۹/۱۶) و «فصلناه علی علم» (اعراف، ۵۲/۷) و «تفصیل کل شیء» (یوسف، ۱۲/۱۱) و هیچ‌گونه قیاس دیگری در نظر نیست.

خلق انسان از آب و خاک

علم زمین‌شناسی می‌گوید که چند میلیارد سال پس از بوجود آمدن کره زمین، در یک مرحله خاص و استثنایی محیط زیستی، (منجمله از لحاظ آب و هوا و گرما و سرما و فشار هوا و غیره و آمادگی عناصر مختلفه) شرایط چنان فراهم گردید که نوعی «ذیحیات» از ترکیبات «آلی» مواد کربن و نیدروژن در حاشیه دریا و خاک بوجود آمد. فراهم آمدن این شرایط از لحاظ آماری چنان بعید است که دانش امروز در بین میلیونها سیاره، فقط کره زمین را حاوی این شرایط می‌داند و تا



کنون در کرات دیگر نشانه‌ای از زندگی بدست نیامده است. از ذیحیاتی که در کره زمین پدید آمد به تدریج طی صدها میلیون سال، سایر ذیحیاتان (نباتات و حیوانات و انسان) بوجود آمدند. علامه می‌فرماید:

در قرآن کریم هر وقت جثه و ظاهر انسان مورد بحث باشد از او به «بشر» تعبیر می‌شود، مانند: «وهو الذی خلق من الماء بشراً» (فرقان، ۵۴/۲۵) یعنی «اوست که بشر را از آب آفرید»^{۳۴}.

و در ادامه این آیه می‌فرماید: «فجعلناه نسبا و صهراً» یعنی: سپس گردانیدیم او را نژادی و پیوندی. یا به عبارت دیگر یعنی جثه و ظاهر انسان را که آفریدیم آن را یکی از نژادها و پیوندها با سایر ذیحیاتان قرار دادیم چه آنکه سایر مخلوقات جاندار و ذیحیات را هم خداوند از همان آب آفرید، همان گونه که فرموده: «والله خلق کل دابة من ماء» (نور، ۴۵/۲۴) خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفرید و «وجعلنا من الماء کل شیء حی» (انبیاء، ۳۰/۲۱) و از آب هر چیزی را زنده کردیم.

در قرآن مجید می‌فرماید: «ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون» (حجر، ۱۵/۲۶) یعنی به تحقیق ما انسان را از گلی خشکیده از لایه‌ای سیاه (شبهه به لجن) آفریدیم. علامه می‌فرماید:

مقصود از اینکه فرمود «ولقد خلقنا الانسان»، ابتدای خلقت انسان است، به دلیل اینکه در جای دیگر درباره خلقت آدمی از گل می‌فرماید: «وبدا خلق الانسان من طین» (سجده، ۷/۳۲) و آغاز کرد خلقت انسان را از گل. سپس علامه توضیح می‌دهد: «که بنابراین، آیه شریفه، خلقت «نوع انسان» را بیان می‌کند، زیرا خلق کردن اولین موجودی که بقیه افرادش از آن منشعب می‌شوند در حقیقت خلق کردن همه آنها است.»^{۳۵}

در تایید اینکه منظور از خاک، خاک همین کره زمین است، در آیه ۵۵ سوره طه می‌فرماید: «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخرى» از آن (از خاک زمین) شما را خلق کردیم و شما را به آن باز می‌گردانیم و بار دیگر شما را از آن برمی‌انگیزیم.

«فرضیه» علوم جدید درباره بوجود آمدن اولین ذیحیات در کره زمین، با تفسیر سنتی خلق انسان از خاک و آب تناقضی ندارد. علوم جدید می‌گویند اولین ذیحیات در حاشیه دریاها، در آنجا که آب راکد، به خاک می‌پیوندد (در برکه‌ها و مردابها) به صورت موجود ذره‌بینی و یک سلولی پدید آمد. سپس این ذیحیات یک سلولی پس از میلیونها سال به تدریج در آب رشد کرد و چند سلولی شد. و از آن حیوانات دریایی درست شدند که قسمتی از آنان ذوحیاتین شدند و برخی از ذوحیاتین هم حیوانات خاکی شدند. در بین حیوانات خاکی انواع مختلف بوجود آمد که انسان هم، از لحاظ علمی، یکی از این گروه‌ها است. و در اینکه انسان از ابتدا متمدن و

شهر نشین نبوده و حرف زدن نمی دانسته و شاید شبیه حیوانات در بیابانها و جنگلها، بدون لباس و خانه زندگی می کرده، شکی وجود ندارد، چون اولاً حتی در قرن بیستم هم چنین آدم هایی در جنگل های آمازون و جزایر دور افتاده اقیانوس اطلس و استرالیا وجود دارند و ثانیاً در قرآن مجید هم از چنین انسان هایی یاد شده که می فرماید: «حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها سترا» (کهف، ۱۸/۹۰) یعنی ذوالقرنین آنقدر رفت تا رسید به جایی که آفتاب طلوع می کند و به گروهی رسید که برای ایشان پوششی قرار نداده بودیم، و «حتی اذا بلغ بین السدین وجد من دونها قوماً لا یکادون یفقهون قولاً» (کهف/۹۳) یعنی (ذوالقرنین) باز رفت تا رسید میانه دو سد و یافت گروهی را که سخنی نمی فهمیدند.

علاوه بر آن، انسان، از لحاظ ساختمان داخلی شبیه به پستانداران است. و اینکه امروزه در آزمایشگاه ها تمام آزمایشات طبی و دارویی و تشخیص بیماریها ابتدا روی حیوانات (خصوصاً موش و میمون) انجام می گیرد و پس از اخذ نتیجه روی انسان عمل می شود، بدان جهت است که اساس ساختمانی اصلی همه جانداران خصوصاً پستانداران بر یک پایه است و همه یک نواخت آفریده شده اند چنان که گویی همه از یک ذیحیات به وجود آمده اند. آن چنان که در قرآن مجید فرموده: «هو الذی انشاکم من نفس واحدة» (انعام، ۹۸/۶) یعنی: اوست که شما را از نفس واحدی آفرید، و آیه مبارکه: «ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحدة» (لقمان، ۲۸/۳۱) نیز موید این نظر است. ۳۶

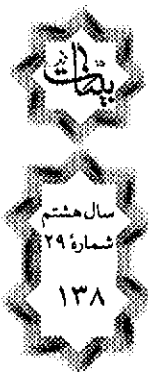
علوم جدید می گوید: پس از اینکه، در ابتدای امر، موجودات ذیحیات از خاک و آب آفریده شدند، مدتی تکثیر آنها توسط روش «دو تا شدن» صورت می گرفت.

خلق انسان از نطفه

خداوند در قرآن فرموده که: «و الله خلقکم من تراب ثم من نطفة» (فاطر، ۱۱/۳۵) خدا شما نوع بشر را نخست از خاک بیافرید و سپس از نطفه خلق کرد. و «اولم یر الانسان انا خلقناه من نطفة» (یس، ۷۷/۳۶) آیا انسان نمی بیند که ما او را از نطفه خلق کردیم؟ خلق نوزاد از نطفه در جدیدترین کتاب درسی علم جنین شناسی (نوشته دکتر لانگمن) به عبارات زیر شرح شده است: ۳۷

«نطفه»، (ZYGOTE) عبارت است از توأم شدن یک سلول زایای بالغ شده نریا اسپرماتوزئید (SPERMATOZOID) که در منی وجود دارد) با یک سلول زایای بالغ شده ماده یا تخمک زن (OOCYTE) که در هر چرخش ماهیانه یک عدد از تخمدان زن خارج می گردد. این توأم شدن را لقاح می نامند».

تشکیل نطفه از اختلاط یک سلول زایای نر و یک سلول زایای ماده را قرآن مجید چنین بیان می فرماید: «انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج» (دهر، ۲/۷۶) یعنی ما انسان را از نطفه مخلوط با



هم خلق کردیم . و عمل لقاح را در قرآن مجید این چنین بیان فرموده است : «فلینظر الانسان مم خلق . خلق من ماء دافق . یخرج من بین الصلب و الثرائب» (طارق، ۸۶/۵-۷) یعنی : پس انسان باید به خود بنگرد که از چه آفریده شده؟ از آبی جهنده، که از محلی میان استخوان های پشت و استخوان های سینه خارج می گردد .

منشاء قدر جبری انسان

در مایع داخل تمام سلول های انسان و حیوان «کروموزومها» وجود دارند که در زیر میکروسکپ های معمولی به شکل نخ های باریک در داخل سلول معلق هستند و تعداد آنها ۴۶ کروموزوم است . اگر با میکروسکپ های الکترونیکی بسیار قوی این کروموزومها را مشاهده کنیم ملاحظه می شود که این نخها در حقیقت میلیونها «ژن» هستند که به صورت مارپیچی به هم چسبیده اند و مجموع این ژنها آن قدر کوچک هستند که زیر میکروسکپ به صورت یک نخ نازک دیده می شوند . هر یک از این ژنها، به صورت ارثی، یکی از مشخصات جسمی و روانی شخص را تعیین می کند . مثلاً یک ژن رنگ مو و یکی رنگ چشم را تعیین می کند، یکی طرز کار قلب را تعیین می کند . یک ژن وضع روحی شخص را تعیین می کند که پرخاش گر است یا خون سرد و... به عبارت سستی هر ژن دارای قدر مخصوصی است که بخشی از مشخصات شخص حامل آن را تعیین می کند . بین علوم جدید، علم «ژن شناسی» اکنون بزرگ ترین و مهم ترین علوم شناخته می شود . کوشش تمام دانشمندان «ژن» شناس در دنیا فقط در جهت شناخت وظایف و مشخصات یک «ژن» یا به عبارت سستی «شناخت قدر» آن ژن است . آنچه مسلم است اینست که «قدر» هر ژن همزمان با خلق ژن توسط خالق بزرگ تعیین شده، و هر ژن از قدر خود تبعیت می کند و از آن وظایف تخطی نمی کند . داخل یک ژن (مانند داخل یک اتم که قبلاً توضیح دادیم) دنیایی نادیدنی وجود دارد .

آماده شدن برای لقاح

علم جنین شناسی امروز می گوید : سلول های زایا از ابتدا برای لقاح آماده نیستند مگر اینکه تغییراتی در داخل آن صورت گیرد و به عبارت جنین شناسی «بالغ شوند» و برای لقاح آماده گردند . این تغییرات، ضمن تقسیماتی به نام تقسیمات میوزی و میتوزی انجام می گیرد . ۳۸ علم جنین شناسی «بار داری» را به سه مرحله تقسیم کرده است : ۳۹

دوران اول- دوران نطفه (هفته اول و دوم بار داری)

قرآن مجید در این باره می فرماید :

«خدا انسان را از دو نوع «ژن» و «مرد» آفرید تا با هم آمیزش کنند و از آمیزش آنان نطفه نوزادی

جدید پدید آید : «و الله خلق الزوجین الذکر و الانثی» (نجم، ۵۳/۲۵) .

پس از لقاح و منعقد شدن نطفه، در داخل نطفه فعالیت هایی شروع می شود که مهم ترین آن اینست که هر کدام از ۲۳ کروموزم وارد شده توسط اسپرماتوزئید مرد، همتای خود را که در تخمک زن معلق است پیدا کرده و باز نطفه، مانند یک سلول کامل دارای ۴۶ کروموزم می شود. نطفه فعال بین پنج تا شش روز در «حفره ی آمپولا» می ماند. این حفره را قرآن مجید «قرار گاهی استوار» نامیده است: «ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین» (مومنون، ۱۳/۲۳) یعنی: آنگاه نطفه را در قرار گاهی استوار (یعنی حفره آمپولا) قرار دادیم. در این شش روز تغییراتی در داخل نطفه صورت می گیرد و نطفه که در ابتدا فقط یک سلول است، به زودی «تقسیم شکافی یا میتوزی» خود را شروع می کند.

قرآن مجید نطفه را در این مرحله «عَلَقَه» نامیده است (عَلَقَه به عربی یعنی خون بسته شده): «... فَاَنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نَظْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ» (حج، ۵/۲۲) - یعنی اوست [خدایی] که شما را [در ابتدا] از خاک بیافرید و سپس از نطفه، و آن گاه از علقه.

دلیل اینکه این مرحله از بارداری را «عَلَقَه» نامیده، اینست که سلول نطفه پس از تبدیل به چند سلول، دارای یک شکل ظاهری شبیه به یک لخته کوچک خون بسته شده می شود.

حرکت نطفه به سوی رحم (هفته دوم بارداری)

روز ششم یا هفتم لقاح کار نطفه (یا به عبارت قرآنی علقه) در «حفره آمپولا» تمام می شود و با تغییراتی که در داخل آن حاصل شده از حفره آمپولا خارج می گردد و وارد رحم می شود. روز هفتم، نطفه در رحم سعی می کند خود را به دیواره داخلی رحم بچسباند. معمولاً نطفه هایی که از لحاظ کروموزم، یا طرز چسبیدن کروموزمها بهم در داخل نطفه، ناموزون و غیر طبیعی باشند نمی توانند به دیواره داخلی رحم بچسبند و دفع می گردند.

در قرآن مجید در آیه ۹۸ سوره انعام مطلبی می فرماید که احتمالاً توضیح وضع نطفه در لوله رحم و بعد رسیدن آن به داخل رحم است. در این آیه می فرماید: «هُوَ الَّذِي اَنْشَاكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» (انعام، ۹۸/۶) یعنی: اوست که همه شما را از یک تن آفرید و سپس آن را مستقر و مستودع فرمود. در تفسیر عیاشی روایت شده که امام صادق علیه السلام در معنای «مستقر» و «مستودع» می فرمود: «مستقر آن نطفه ایست که از اصلاّب تا به رحم با ایمان رسیده باشد و مستودع آن نطفه ایست که هنوز در رحم قرار نگرفته باشد.» ۴۰

روزهای هشتم و نهم بارداری، نطفه عمیق تر در پوسته لرح جدار رحم وارد می شود تا به طور امن برای بقیه مدت اقامت در رحم که حدود ۹ ماه است در آنجا قرار گیرد. روز ۱۱ و ۱۲ اگر با ذره بین داخل رحم را مشاهده کنیم برآمدگی کوچکی در جدار داخلی رحم دیده می شود. روزهای ۱۳ و ۱۴ بارداری، بند ناف درست می شود و موی رگ های دیواره رحم مادر، خون مادر را به نطفه وارد می سازند. در قرآن مجید درباره انتقال نطفه از «حفره آمپولا» به رحم می فرماید: «الم



نخلتکم من ماء مهین . فجعلناه فی قرار مکین . الی قدر معلوم» (مرسلات، ۲۰/۷۷-۲۲) یعنی :
 آیا شما آدمیان را از آب بیقدر (یعنی آب منی) نیافریدیم؟ - سپس آن را به قرار گاهی محکم (یعنی
 رحم) قرار دادیم تا مدتی معین و معلوم (یعنی ۹ ماه) .

تفاوت این آیه با آیه ۱۳ سوره مومنون که در بالا گفته شده اینست که گرچه در هر دو آیه «قرار
 مکین - یعنی قرار گاهی محکم و استوار» بکار رفته ولی در آیه ۱۳ مومنون می فرماید : «ثم جعلناه
 نطفة فی قرار مکین» یعنی نطفه را در قرار گاهی استوار قرار دادیم که مناسب آن است که حفره
 آمپولا منظور باشد و نطفه پس از حرکت به سوی رحم اگر از لحاظ کروموزوم ناموزون و غیر
 طبیعی باشد به جدار رحم نخواهد چسبید و دفع خواهد شد . ولی در آیه ۲۰ و ۲۱ سوره مرسلات
 می فرماید : «الم نخلتکم من ماء مهین . فجعلناه فی قرار مکین» یعنی : آیا ما شما را از آبی پست
 «خلق» نکردیم؟ و بعد از خلق شما (و اطمینان از اینکه نطفه ساقط نخواهد شد) ، آن را در
 مکانی استوار قرار دادیم . که این بار مناسب است که «مکان استوار» رحم باشد .

تعیین جنس نوزاد

اینکه از بین میلیونها اسپرماتوزوئید که برای جفت شدن با تخمک زن حرکت کرده اند (و در
 بین آنها حدوداً نیمی دارای کروموزم ایکس و نیمی دارای کروموزم ایگرگ هستند) آنکه دارای
 کروموزم ایکس است بتواند خود را داخل تخمک کند و یا به عکس آنکه دارای کروموزم ایگرگ
 است خود را داخل تخمک کند و لقاح انجام گیرد از لحاظ علمی قاعده معینی ندارد بلکه علم
 جنین شناسی آن را «شانسی و یا اتفاقی» می داند ولی به تعبیر سنتی این اولین و مهم ترین «قدر
 جبری» نوزاد آتی است که «به خواست خداوند و مشیت الهی» مربوط است . یعنی در اینجا (قبل
 از هر لقاح) خداوند مهم ترین سرنوشت نوزاد را که دختر باشد یا پسر ، رقم می زند . در قرآن
 می فرماید : «و اِنَّهٗ خَلَقَ الذَّکْرَ وَ الْاُنْثٰی . مِنْ نَظْفَةٍ اِذَا تَمَنٰی» (نجم، ۴۵/۵۳ ، ۴۶) یعنی
 اوست (خداوند) که زوج نرینه و مادینه را آفرید ، از نطفه ای که در رحم فرو می ریزد . و در جای
 دیگر می فرماید : «فَجَعَلَ مِنْهُ الذَّکْرَ وَ الْاُنْثٰی» (قیامت، ۳۹/۷۵) یعنی : از او دو صنف
 درست کرد ، یکی نر و یکی ماده و باز می فرماید : «و اللّٰهٗ خَلَقَکُمْ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ نَظْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَکُمْ
 اِزْوَاجًا وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثٰی وَ لَا تَضَعُ الْاَبْعَامَ» (فاطر، ۱۱/۳۵) یعنی خدا شما را نخست از خاک
 بیافرید و سپس از نطفه خلق کرد ، پس از آن شما را جفت قرار داد و آنچه زنان بار گیرند و بزایند
 جز به علم و اراده او نخواهد بود و همچنین مشیت خداوند است که لقاح انجام نگیرد ، چنانکه
 در قرآن می فرماید : «یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ یَهْبِ لِمَنْ یَشَاءُ اُنَاثًا وَ یَهْبِ لِمَنْ یَشَاءُ الذَّکُوْرَ . اَوْ یُزْوَجَهُمْ
 ذَکْرًا وَ اُنَاثًا وَ یَجْعَلُ مِنْ یَشَاءُ عَقِیْمًا اِنَّهٗ عَلِیْمٌ قَدِیْرٌ» (شوری، ۴۲/۴۹ - ۵۰) یعنی : [خداوند]
 می آفریند آنچه می خواهد ، به هر که خواهد دختر می بخشد و به هر کس خواهد پسر می دهد ، یا
 به آنان هم پسر و هم دختر می دهد و هر که را خواهد نازا می کند ، او دانا و تواناست .

تعیین (قدر جبری) نوزاد

بنابر آنچه گفته شد جنس نوزاد آتی که مهم ترین بخش از قدر جبری نوزاد است، به دست خالق متعال است. واقعه مهم دیگری که هنگام تشکیل نطفه اتفاق می افتد تعیین سایر قسمت های «قدر جبری و ارثی» نوزادی است که از این لقاح متولد خواهد شد. یعنی تعیین شکل و رنگ و ظواهر جسمی و مشخصات خلقی و هم چنین وضع اعضای بدن نوزاد آتی از لحاظ صحت و مقاومت و طرز کار آنها است.

هر یک از این میلیونها ژن «قدر مخصوص خود را همراه دارند»، شکل صورت، رنگ پوست، قد، اندازه و بالاخره تمام مشخصات ظاهری و خلقی نوزاد آتی حتی طرز کار اعضای بدن نوزاد را هم این ژنها تعیین می کنند، حتی برخی ژنها مقاومت بدن نوزاد را در مقابل امراضی معین، زیاد و کم می کنند. بدین ترتیب قسمت عمده سرنوشت نوزاد آتی (یا قدر اجباری) او هنگام خلق نطفه تعیین می شود، و نوزاد هیچ اختیاری در آن ندارد. نه در انتخاب اینکه دختر باشد یا پسر و نه در انتخاب این ژنها (و آنچه از طریق این ژنها از پدر و مادر و نیاکان پدری و مادری به ارث خواهد برد)، نه در رفتار این ژنها و نه در اثراتی که این ژنها در زندگی آتی او خواهند داشت.

«الا له الخلق والامر» (اعراف، ۵۴/۷) یعنی آگاه باش که خلقت و امر بدست اوست... «قل کل من عند الله» (نسا، ۷۸/۴) و این کاملاً مطابق است با آیه مبارکه ای که قبلاً یادآور شدیم: «من نطفة خلقه فقدره» (عبس، ۱۹/۸۰) یعنی (نوزاد را) از نطفه ای آفرید و «قدر» او را در آن نطفه تعیین کرد. و طبق تعریف سنتی که علامه ارائه می فرماید:

«قدر چیزی است که به وسیله آن هر موجودی متعین و متمایز از غیر خود می شود... «قدر» عبارت از خصوصیت وجودی و کیفیت خلقت هر موجود است.»

آنچه که ما در اینجا درباره «قدر» انسان گفتیم «قدر جبری» اوست که خود انسان در آن اختیاری ندارد و الا «قدر اختیاری» انسان غیر از آن است، قدر اختیاری را خود انسان پس از به دنیا آمدن و به عقل رسیدن (در چهار چوب مشیت کلی الهی) خود برای خود تعیین می کند و ما درباره آن بعداً بحث خواهیم کرد.

زنده ماندن یا سقط جنین

در قرآن مجید، درباره زنده ماندن طفل در رحم یا سقط شدن و هم چنین توام بودن دو نوزاد (دو قلو بودن) می فرماید: «اللّه يعلم ما تحمل کل انثی و ما تغیض الارحام و ما تزداد و کل شیء عنده بمقدار» (رعد، ۸/۱۳) یعنی خدا می داند که هر موجود حامله ای چه بار دارد، و رحمها چه کم و زیاد می کنند و همه چیز نزد او به اندازه است.

علامه در تفسیر این آیه می فرماید:

مناسب آنست که امور سه گانه ای که در آیه ذکر شده یکی در جمله «ما تحمل کل انثی» و



یکی در جمله «ما تغيض الراحام» و یکی در جمله «ما تزاد» اشاره به سه تا از کارهای رحم در ایام حمل باشد... سپس به تفسیرهای مختلف مفسران اشاره فرموده که به نظر می‌رسد مناسب‌ترین آنها عبارت است از این که: «ما تحمل کل انثی» یعنی خداوند می‌داند که زنان چه بار دارند، - دختر یا پسر- و «ما تغيض الراحام» یعنی که حمل نباشد بلکه سقط جنین باشد و منظور از «ما تزاد» زیاده از یک دختر یا یک پسر باشد. ۴۱

گفتیم که ژن‌ها «قدر جبری» انسان را تعیین می‌کنند. قرآن مجید در این باره می‌فرماید: «الم یک نطفة من منی یمنی . ثم کان علقة فخلق فسوی» (قیامت، ۳۷/۷۵، ۳۸) آیا او (یعنی انسان) از نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟ - سپس «علق» یا لخته خونی بود، آن گاه خداوند با تکمیل و تعدیل، صورت‌تغییر کرد.

علامه در معنای «فسوی» می‌فرماید: «تسویه» کردن، یعنی روی هم نهادن آن اجزا به نحوی که هر جزئی در جایی قرار گیرد که مناسب است و اثر مطلوب را از هر جای دیگری بهتر بدهد. بدین ترتیب قسمت دوم آیه بالا، یعنی «ثم کان علقة فخلق فسوی» را باید چنین معنا کرد: انسان لخته خونی (= علق) بود که خداوند خلق کرد و سپس اجزای آن را (یعنی کروموزمها و ژن‌ها و سایر اجزای آن را) روی هم نهاد، به نحوی که هر جزئی در جایی قرار گیرد که مناسب است و اثر مطلوب را از هر جای دیگری بهتر بدهد... و این ساده‌ترین و زیباترین طرز بیان تغییر نطفه به «رویان» و سپس «جنین» است.

دوران دوم: دوران رویانی (هفته سوم تا هشتم بارداری)

قبل از شروع دوران رویانی، نطفه خود را تکثیر کرده و به ۱۶ سلول مشابه تبدیل شده و خود را کاملاً به جدار رحم چسبانده است. در دوره «رویانی»، تغییرات اساسی انجام می‌گیرد. تا کنون سلولها مشابه بودند و وظیفه خاصی نداشتند ولی در دوران رویانی وظایف هر سلول تعیین می‌گردد. اولین تقسیم کار سلولها این است که از ۱۶ سلول موجود ۸ سلول آن مأمور تشکیل «جنین» می‌شوند و ۸ سلول دیگر موظف به ساخت «جفت جنین» می‌شوند. این جفت آفریدن در خلق هر چیز وجود دارد: «وخلقناکم ازواجاً» (نبا، ۸/۷۸) - «ومن کل شیء خلقنا زوجین» (ذاریات، ۴۹/۵۱) - «و الذی خلق الأزواج کلها» (زخرف، ۱۲/۴۳).

به هر صورت دوران رویانی (EMBRYONIC)، از هفته سوم تا هشتم بارداری طول می‌کشد. در هفته سوم بارداری وظایف سلولها کاملاً تفکیک می‌گردد و به هر یک وظیفه خاصی ارجاع می‌شود. و هر گروه از سلولها مأمور ساخت یک عضو از بدن می‌شوند و کار خود را شروع می‌کنند. «علقه» که شبیه به لخته خون بود، در این دوره شبیه به یک پارچه گوشت می‌شود و به همین جهت قرآن مجید آن را در دوران رویانی «مُضَغَة» نامیده است: «فخلقنا العلقه مضغة» (مؤمنون، ۱۴/۲۳) یعنی سپس از علقه مضغة را خلق کردیم. مضغة سلول هشیارتری است که

وظیفه ساخت اعضای مختلف را دارد، در صورتی که «علقه» چنین هشیاری نداشت.

مُضَغَةٌ (که به فارسی یعنی قطعه گوشت و در جنین شناسی آن را PRIMITIVE - STEAKE می نامند) ابتدا به شکل بیضی است. اولین اتفاقی که در هفته سوم بار داری روی مُضَغَةٌ می افتد اینست که شکافی در وسط این قطعه گوشت پدید می آید و مضغه به شکل قطعه گوشت دراز و خم شده ای در می آید سپس کناره طرف بالای این قطعه گوشت سفت شده، شبیه به طنابی می شود که بعدها ستون فقرات نوزاد را تشکیل می دهد و به تدریج یک سر این قطعه گوشت تبدیل به جمجمه می شود و انتهای دیگر آن تبدیل به دم و لگن خاصره می شود و قسمت خم شده، کمر نوزاد خواهد شد. از هفته چهارم، سلول های سر شروع به رشد می کند و نیمه پایین مشغول تکامل می شود و قلب (بدون اینکه شکل و فرم آن تکمیل شده باشد) می تپد. آخر هفته هشتم بارداری (یعنی ماه دوم) اندام های مهم رویان حدوداً قابل تشخیص می شوند.

دوران سوم - دوران جنینی (هفته نهم تا هنگام زایمان)

در دوران سوم به تدریج رویان تبدیل به «جنین» می شود. دوران جنینی از اول هفته نهم (یعنی ماه سوم بارداری) تا روز تولد طول می کشد. در این دوره اندامها به تدریج رشد می کنند و تکمیل می گردند. از هفته ۱۲ ساخت استخوانها شروع می شود و دور استخوانها را گوشت می پوشاند. وقتی که استخوانها استوارتر شد خمیدگی کمر جنین کم تر می شود. سپس دست ها و پاها از بدنه این گوشت خمیده شده رشد می کند و در جنین انسان «دم» حذف می گردد.

قرآن مجید تغییرات نطفه، از ابتدای تشکیل نطفه تا به دنیا آمدن نوزاد را در آیه ۱۴ سوره مؤمنون خلاصه کرده چنین بیان فرموده است: «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عَلَقًا فَخَلَقْنَا مِنَ الْمُضْغَةِ عِظًا وَنُحُومًا فَكُنَّا نَسُفُّ لَكُمْ مِنْهَا لَحْمًا ثُمَّ انشأناه خلقاً آخر فتبارك الله احسن الخالقين» یعنی سپس از نطفه علقه را خلق کردیم و بعد از علقه مضغه را خلق کردیم و از مضغه استخوانها را خلق کردیم و دور استخوانها گوشت قرار دادیم و آن گاه خلق جدیدی پدید آوردیم، پس برتر آمد آنکه بهترین آفرینندگان است.

هنگام تکمیل اعضای نوزاد، آخرین مرحله (قدر جبری) نوزاد صورت می گیرد. اجزا و اعضای بدن انسان دو دسته اند. گروهی در اختیار انسانند (گروه سمپاتیک) مانند دست و پا و گردن و غیره که می توانیم به اختیار خود، آنها را به این طرف یا آن طرف حرکت دهیم. و گروهی از اعضا در اختیار انسان نیستند (گروه پاراسمپاتیک) مانند کبد، کلیه، قلب و غیره که بدون توجه به خواسته ما کار خود را انجام می دهند و در حقیقت ما اختیار مستقیم روی آنها نداریم. جنین در دوران سوم جنینی که اعضای بدن او ساخته می شوند، آخرین مرحله «تقدیر جبری» خود را طی می کند: «والله اخرجكم من بطون امهاتكم لا تعلمون شيئا و جعل لكم السمع و الأبصار و الأفئدة» (نحل، ۱۶/۷۸).



دمیدن روح در بدن نوزاد

قرآن مجید در آیه ۵ سوره حج جریان خلق انسان را مجدداً از ابتدا تا تولد، چنین خلاصه کرده: «... فإنا خلقناكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقه ثم من مضغة مخلقة و غير مخلقة لنبین لكم و نقر فی الارحام ما نشاء...» یعنی اوست خدایی که شما را [در ابتدا] از خاک بیافرید و سپس از نطفه، و آن گاه از علقه سپس از مضغه مخلقه و غیر مخلقه و بعد شما را از رحم مادر طفلی بیرون آورد.

ما «علقه» و «مضغه» را شرح دادیم. اما دربارهٔ اینکه آیه بالا مضغه را دو نوع بیان فرموده: یکی «مضغه مخلقة» و دیگری «مضغه غیر مخلقة» تفاسیر مختلف ارائه شده است. در تفسیر قمی ۴۲ از قول امام معصوم علیه السلام، مخلقه را جنین کامل و سالم دانسته و غیر مخلقه را جنین ناقص و یا سقط شده دانسته است. در الدر المنثور نوشته شده که دوران علقه ۴۰ روز است، سپس به مضغه تبدیل می شود که دوران آن هم ۴۰ روز است، آن گاه روح در جنین دمیده می شود ۴۳. در کتاب کافی نیز از امام ابو جعفر علیه السلام، نقل شده که فرمود: غیر مخلقه، خلقتی است که قبل از نفخ روح سقط می شود ۴۴. از این تفاسیر چنین استفاده می شود که در قرآن مجید اولاً بین جنین سالم و ناقص تفاوت قائل شده و نقص جنین را مربوط به دوران «مضغه» می داند. ثانیاً نفخ روح و جان گرفتن جنین را مربوط به ۸۰ روز بعد از انعقاد نطفه می داند (۸۰ روز یعنی هفته ۱۱ تا هفته ۱۲)، که درست موقعی است که مضغه استخوان سازی جنین را شروع می کند. و اگر جنینی «نفخ در روح» در آن صورت نگیرد، سقط خواهد شد.

دمیدن روح در بدن از موضوعاتی است که در تفسیر آیاتی از قرآن مجید ذکر شده ولی علم پزشکی خصوصاً جنین شناسی اطلاعی از آن ندارد. در صورتی که روشن است که جنین در یک مرحله تغییر حالت می دهد و از یک مجموعه سلول هایی که هر کدام، جداگانه وظیفه خود را انجام می دهند، تبدیل به یک مجموعه به هم پیوسته و متمرکز به نام انسان می شود و جان می گیرد و اگر جان نگیرد می میرد و سقط می گردد. شاید در آینده، علم به «روح انسان» دستیابی پیدا کند و بفهمد که در چه مرحله از جنین و چگونه روح به بدن جنین دمیده می شود اما در قرآن مجید توضیحات کافی در این باره داده شده است. مثلاً در آیه ۹ سوره سجده می فرماید: «ثم سویه و نفخ فیہ من روحه» یعنی: «پس [خداوند] او را صورتگری کرد و از روحش در آن دمید». اگر کلمه «سویه» به معنای صورتگری باشد ۴۵، معلوم می شود که وقتی صورتگری تمام شد و جنین به شکل آدمی درآمد، روح در او دمیده می شود و جنین، جاندار می شود. در آیه دیگری می فرماید: «فاذا سویته و نفخت فیہ من روحی» (ص، ۷۲/۳۸)، یعنی پس آنگاه او را (انسان را) به خلقت کامل بیاراستم و از روح خود در او دمیدم. در این آیه نیز علامه طباطبائی در معنای «سویته» می فرماید:

تسویه انسان به معنای تعدیل اعضای اوست، به اینکه اعضای بدن او را با یکدیگر ترکیب و تکمیل کند تا به صورت انسانی تمام عیار در آید.

این آیه هم تأیید می‌کند که روح موقعی به بدن جنین دمیده می‌شود که جنین به صورت انسانی تمام عیار در آمده باشد و قبل از آن جنین روح ندارد.

درباره اینکه روح چیست و چگونه است، در زمان رسول اکرم ﷺ مردم از ایشان سؤال می‌کردند که خداوند جواب فرموده: «قل الروح من امر ربي» (اسرى، ۱۷/۸۵) یعنی: «در جواب بگو که روح به امر خداوند است» و توضیح بیشتری داده نشده است.

دوبار مردن و دوبار زنده شدن

در قرآن مجید می‌فرماید که مردم در روز قیامت می‌گویند: «ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین» (مؤمن، ۱۱/۴۰) خداوند ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی. زمخشری دوبار مردن را یکی مرگ اول در صلب پدران و مرگ دوم را در پایان حیات دنیوی می‌داند و دو زنده شدن را یکی در رحم مادر و دومی زنده شدن در روز قیامت می‌داند. علامه طباطبائی تفسیرهای مختلفی از دو بار مردن و دو بار زنده شدن از مفسران نقل کرده و به نقل از مجمع البیان می‌گوید:

مراد از مردن اولی حالت نطفگی انسان است و احیای اولی حالت آدمی بعد از دمیدن روح در کالبد است و مراد از مردن دوم مرگ در دنیا است و مراد از احیای دوم احیای برای روز قیامت است. ۴۶.

گرچه علامه به این تفسیرها اشکال وارد کرده ولی این تفسیرهای سنتی با آنچه علم جنین شناسی می‌گوید هیچ کدام مغایرت ندارد. چه آنکه سلول زایای مرد (یعنی اسپرماتوزئید) وقتی که داخل تخمک (یعنی سلول زایای زن شد) از بین می‌رود. یعنی «اسپرم» که موجودی زنده و متحرک و قابل تکثیر انسان بود، در مایع داخل تخمک حل می‌شود و کروموزم‌های آن با کروموزم‌های تخمک توأم می‌شود و در نتیجه تخمک تبدیل به «نطفه» می‌شود و از آن لحظه نطفه برای خلق موجودی نو آماده می‌شود، لذا می‌توان از بین رفتن «اسپرم» را، به مردن اول تعبیر کرد. مرگ دوم هم مرگ معمول انسان است. و اما درباره دو بار خلق شدن می‌توان خلق اول را دمیده شدن روح در جنین دانست که در اثر آن جنین جان می‌گیرد و تبدیل به موجودی زنده می‌شود و این زنده شدن همان «خلق اول» است و تولد نوزاد را می‌توان خلق دوم او دانست.

گذشت از سه تاریکی

موضوع دیگری که در قرآن مجید مطرح شده گذشت از سه تاریکی (قبل از تولد) است. در قرآن مجید زندگی طفل را در رحم مادر، به گذشت از سه تاریکی تقسیم کرده است که می‌فرماید: «یخلقکم فی بطون امهاتکم خلقاً من بعد خلق فی ظلمات ثلاث» (زمر، ۶/۳۹) یعنی شما را در شکم مادرانتان خلق می‌کند، خلق بعد از خلق، در ظلمات سه گانه.



موضوع «خلق بعد از خلق» همانست که در آیه سوره مؤمنون فرمود: «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا» که در آن تبدیل نطفه به علقه و تبدیل علقه را به مُضْغَه و تبدیل مُضْغَه به استخوان را با کلمه «خلق» بیان فرموده لذا نطفه «خلق بعد از خلق» تبدیل به جنین می شود. درباره «ظلمات ثلاث»، یعنی گذشتن از سه تاریکی، علامه طباطبائی می نویسد:

مراد از «ظلمات ثلاث» ظلمت شکم، رحم و ظلمت مشیمه (یعنی تخمدان) است. سپس می فرماید: برخی هم گفته اند مراد از آن ظلمت صلب پدر و رحم مادر و مشیمه اوست. اما نظر اخیر را علامه صحیح نمی داند و می فرماید چون آیه شریفه می فرماید: «فِي بَطُونِ امهاتکم» لذا هر سه ظلمات در شکم مادران است نه پشت پدران، نظریه اول هم بدون اشکال نیست چون یکی از تاریکی ها را شکم مادر دانسته در صورتی که جنین در شکم مادر نیست بلکه در رحم است و رحم در شکم مادر است و رحم و شکم را نمی توان دو تاریکی جدا از هم تلقی کرد. ۴۷

با توجه به جریان بارداری که در بالا تشریح شد می توان «ظلمات ثلاث» را اول تخمدان دانست که تخمک در آن محبوس است. سپس از آن ظلمت خارج شده داخل حفره لوله رحم (حفره آمپولا) می شود، که ظلمت دوم است. و بعد از آن به سوی رحم حرکت می کند و برای او «رحم»، ظلمت سوم خواهد بود... و الله اعلم.

۹. تفسیر سنتی و حدود قضا

ما در بحث گذشته «قَدَر» را از جهات مختلف مورد مطالعه قرار دادیم، اکنون به تفسیر سنتی و علمی «قضا» و رابطه آن با «قدر» می پردازیم. م. انسانی و مطاعات فرنگی
علامه در معنای «قضا» می فرماید:

«اموری که علل مرکب دارند یعنی فعل و ماده و شرایط و موانع دارند قطعا برای هر یک از آنها تأثیری در آن امر هست و تأثیری هم سنخ خودش... پس مجموع این تأثیرها در حقیقت قالب و چارچوبی است که امور در آنها قالب گیری می شود و هر امری و هر موجودی، هیأت و خصوصیات قالب خود را دارد و این همان «قَدَر» است و اما علت تامه آنها یعنی وجود و اجتماع فاعل و ماده... و نبودن «مانع» وقتی محقق شد آن وقت به معلول خود ضرورت وجود می دهد و این همان «قضایی» است که برگشت ندارد. ۴۸
حافظ می گوید:

حافظ زخوبرویان، بخت جز این قدر نیست گر نیست رضایی، حکم قضا بگردان
روایات زیادی هم درباره قضا و قدر وجود دارد از آن جمله روایتی که برقی با واسطه از امام

صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «خداوند هر چیز را که بخواهد ایجاد کند اول تقدیرش می کند و وقتی که تقدیرش کرد قضایش را می راند و وقتی که قضایش را راند امضایش می فرماید.» ۴۹ و از امام ابو الحسن علیه السلام نقل شده که... فرمود: «هیچ چیز تحقق نمی یابد مگر آنکه اول مورد مشیت خدا، سپس مورد اراده او و آن گاه قدر او و در مرحله چهارم قضای او قرار گرفته باشد... بعد فرمود: قدر خدا، هندسه و ابعاد دادن به موجود و تعیین مدت بقای آنست... خدا وقتی چیزی را بخواهد، اول اراده می کند، بعد تقدیرش کرده، سپس قضایش را می راند و وضعیتش را مشخص می کند و وقتی که کارش را یک طرفه کرد امضا و اجرایش می سازد.» ۵۰.

سپس علامه می فرماید:

پس مادام که قضای خدا به وسیله امضا رانده نشده در مراحل قبلی بقاء هست و ممکن است... آن را ایجاد ننماید ولی اگر با امضا، به مرحله قضا رسید دیگر بقاء نیست. مانند آیه مبارکه «و قالوا لولا انزل علیه ملک و لو انزلنا ملكاً لقتلنا الامم ثم لا ينظرون» (انعام، ۸/۶). اینها نشان دهنده همین است که اگر قضا، «قضای الهی» باشد دیگر کار تمام است و تغییری در آن حاصل نخواهد شد.

مباش غره به علم و عمل فقیر زمان
 که هیچ کس زقضای خدای جان نبرد
 جنبه دیگر «قضا» که از دیدگاه علوم جدید کاملاً شناخته شده است، تفسیری است که علامه طباطبائی در جای دیگر فرموده که:

حوادث این عالم در وجود و تحققش مستند به خدای سبحان و در حقیقت فعل اوست، لذا دو اعتبار یعنی «امکان» و «تعیین» در آنها جریان می یابد. بدین معنا که هر موجودی و حادثی را که خداوند عزوجل نخواهد تحقق وجود بدهد...، به حالت امکان و تردد میان «وقوع و لا وقوع» و «وجود و عدم» باقی می ماند و به محض اینکه بخواهد تحقق دهد... به آن وجود می دهد... و این مشیت حق و فراهم کردن علل و شرایط، همان تعیین یکی از دو طرف است... که قضای الهی نامیده می شود. ۵۱

این همان اصلی است که در علم فیزیک و مکانیک به نام «انرژی پتانسیل» و «انرژی سینتیک» نامیده می شود. به عنوان مثال اگر سنگ بام غلطانی در لبه پشت بامی قرار داشته باشد، جزو «قدر» این سنگ اینست که اگر رها شود و در همان لحظه انسانی در مسیر افتادن آن باشد آن سنگ، با قدرتی (یا قدری) که در دل آن نهاده شده، می تواند آن انسان را بکشد. ممکن است این سنگ سالها در همان نقطه ساکن و بدون حرکت بماند و مردمان بسیاری از زیر آن عبور کنند و هیچ کدام صدمه ای نبینند. در تمام این مدت، «قدر» آن سنگ به طور لا یتغیر در وجود و ذاتش باقی است. اما اگر در یک لحظه شخصی از زیر آن رد شود و سنگ به دلیلی رها شود (به تفسیر سنتی مذکور در بالا، یعنی قضای آن سنگ رها گردد) آن گاه شخصی که از آنجا عبور



می‌کند کشته خواهد شد، پس «قدر» در حالی که هم برای سنگ و هم برای کسی که از زیر آن عبور می‌کند، ثابت و باقی است ولی تا قضایش رها نشود نمی‌تواند کارش را انجام دهد. در علم جدید سنگ را در حالی که در لبه بام مستقر است دارای «انرژی پتانسیل» می‌دانند که علامه آن را «نیروی بالقوه» نامید، هنگامی که سنگ رها شد، انرژی پتانسیل آن تبدیل به «انرژی سینتیک» یا به عبارت علامه تبدیل به «نیروی بالفعل» می‌شود. این اصل فیزیک همان است که علامه در تفسیر سنتی فرموده: «تقسیم کردن موجود مطلق را به «ماهیت» و «وجود» یا به «ما بالقوه» و «ما بالفعل» باعث شده است، که سلب‌هایی که در واقع و نفس الامر است جلوه‌گر شود... که اشیا را به «ماهیت قابل وجود» و «وجود مقبول ماهیت» و همچنین «قوه فاقد فعلیت» و «فعلیت قابل قوه» تقسیم نماید.

بداء

موضوع بداء، نیز مرتبط با «قضا» و «قدر» می‌شود. مفسران و متکلمان سنتی از بررسی آیه «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» (رعد، ۱۳/۳۹) محو می‌کند خدا هر چه را خواهد و تثبیت می‌کند. و تطبیق آن به آیه مبارکه «مَا يبدِّلُ الْقَوْلَ لَدِيَّ» (ق، ۵۰/۲۹) گفتار نزد من دگرگونه نمی‌شود؛ به «بداء» رسیده‌اند.

علامه همچنین می‌فرماید:

بداء، به معنی ظهور امری است از ناحیه خدای تعالی بعد از اینکه ظاهر مخالف آن بود... ۵۲
امام خمینی در کشف الاسرار در معنای بداء می‌فرماید:

معنی دیگر بداء آنست که بعضی امور با بعضی دیگر به هم پیوسته هستند، که با نبودن یکی از آنها برای دیگری حکمی ثابت است و با بودن آن حکمی دیگر... ۵۳
مثلاً وقتی تفنگی را به سوی حیوانی (صیدی) نشانه می‌گیریم و ماشه را می‌کشیم و حیوان کشته می‌شود. اگر همه اقدامات بالا فراهم شد و ما هم ماشه را کشیدیم، ولی مشیت الهی به کشته شدن حیوان تعلق نگرفته بود، نشانه‌گیری ما که فکر می‌کردیم دقیق است، در عمل صحیح از آب در نمی‌آید و گلوله به صید اصابت نمی‌کند و حیوان کشته نمی‌شود. مولوی می‌گوید:

ای کمان و تیر برخاسته صید نزدیک و تو دور انداخته

حال اگر در مثال بالا نشانه‌گیری ما درست هم باشد و آنگاه ماشه را بکشیم ممکن است عوامل دیگری پیش بیاید و صید کشته نشود. در این مثال «قدر» گلوله کشتن صید است، «قدر» صید هم کشته شدن است. کشیدن ماشه «رها کردن قضا» است، ظهور شیئی در مسیر گلوله یا وزیدن باد و غیره «مشیت الهی» و «بداء» است و این همان است که در (کشف الاسرار) در معنای بداء گفته آمد. و این مطابق همان است که امام صادق علیه السلام فرمود که پس از تقدیر و رها شدن قضا «خداوند باید امضا کند» تا کار انجام گیرد.

۱۰. قدر اختیاری انسان

از بحث درباره «قدر و قضا»، بحث درباره «تقدیر الهی» منشعب می‌گردد و از آن بحث «جبر یا اختیار انسان» مطرح می‌شود. بحث جبر و اختیار بین مؤمنان به ادیان مختلف از زمان‌های بسیار دور جزو بحث‌های مهم فلسفی و کلامی و عرفانی بوده است. در زمان ظهور اسلام حدود ۲۰۰۰ سال از دین یهود می‌گذشت و علمای آنان در بحث «جبر و اختیار» پیشرفت‌هایی کرده بودند و اکثر عرفای آنان بر مبنای اینکه خداوند «دانا و قادر مطلق» است معتقد به «جبر» شده بودند و می‌گفتند هر کاری انسان می‌کند خواست الهی و «تقدیر نوشته شده از قبل توسط خداوند» است و انسان در کارهایش اختیاری ندارد. آنها در این اعتقاد چنان زیاده‌روی کردند که گفتند چون «خداوند هنگام خلق مخلوقات سرنوشت آنها را هم تعیین کرد، دیگر کاری ندارد و در حقیقت دیگر دست خدا در کارهای دنیا و عالمیان بسته است». قرآن مجید درباره این موضوع فرموده: «و قالت اليهود ید الله مغلوله» یعنی یهودیان می‌گویند دست خدا بسته است «غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان» (مائده، ۶۴/۵) یعنی دستشان بسته باد و لعنت شدند که چنین چیزی گفتند، دست‌های خدا باز است. ۵۴

امروزه برخی از مذهب‌یون-در ادیان مختلف-خواست و مشیت الهی را یگانه شرط هر کار در جهان می‌دانند و گروهی با جبر مطلق مخالف بوده و برای انسان قائل به آزادی هستند، شیعیان راه حلی بین جبر و اختیار را قبول دارند و بر طبق روایات رسیده از معصومین می‌گویند: «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین = نه جبر و نه تفویض (اختیار) بلکه امری بین آنها». علامه طباطبائی در این باره می‌فرماید:

بعد از آنکه خداوند عالمی آفرید و نظامی در آن جاری ساخت ما از آن نظام قوانینی کلی اتخاذ می‌کنیم. پس قوانین ما بعد از فعل خدا و محکوم به حکم خداست نه اینکه آن ضوابط و قوانین حاکم بر فعل خدا و جلوتر از آن باشد.

نظریه شیعیان با دیدگاه‌های علمی امروز همخوان‌تر است. چه آنکه دیدیم هنگام تشکیل نطفه منحصر با تقدیر الهی بخشی از ژن‌های نیاکان پدری و مادری حذف می‌شود و برخی به نوزاد به ارث منتقل می‌گردد و نوزاد یا والدین او اختیاری در این باره ندارند. این ژن‌ها قسمت اعظم «قدر جبری انسان» را تعیین می‌کنند. همان‌گونه که در قرآن مجید آمده که «من نطفة خلقه فقدره» (عبس، ۱۹/۸۰) یعنی خداوند انسان را از نطفه خلق کرد و «قدر» او را هم تعیین کرد. علامه در تفسیر این آیه می‌فرماید:

پس انسان نباید از آن حدی که برایش مقدر شده تجاوز کند، چون تدبیر ربوبی از هر سو به وی احاطه دارد و او نمی‌تواند خودش مستقلاً بخواسته خود برسد، اگر خداوند برایش مقدر نکرده باشد.



این محدودیت انسان و در حقیقت عدم آزادی اوست .

از طرف دیگر دیدیم که خداوند در قرآن فرمود که : من از روح خود در انسان دمیدم ؛ و در جای دیگر فرمود : که من آدم را خلیفه خود در زمین کردم و خورشید و ماه و آسمان و زمین را در تسخیر او قرار دادم و باز دیدیم که برای تشخیص راه درست از نادرست پیامبران و راهنمایان فرستاده و به ما قدرت عقل و اندیشه داده و در نتیجه ما را مسئول اعمال اختیاری خود قرار داده است و در قرآن فرموده : «قل ان الله لا یأمر بالفحشاء» (اعراف، ۲۸/۷) خداوند به کار بد فرمان نمی دهد و باز می فرماید : «ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها» (اسری، ۷/۱۷) اگر خوب کردید برای خودتان و اگر بد کردید مر خودتان را است . «و لا نکلف نفساً الا وسعها» (اعراف/ ۲۲) تکلیف نمی کنیم نفسی را مگر به اندازه طاقتش . «و العاقبة للتقوی» (طه، ۱۳۲/۲۰) عاقبت کار از آن پرهیزکاری است پس با این تفصیل انتخاب راه راست و غلط و کار بد و کار نیک در اختیار انسان است و جزو قضا و قدر نیست .

انسان سرنوشت خود را خودش می نویسد

در تأثر مشهور «جولیوس تزار» کاسیوس به بروتوس می گوید : آیا ما واقعا تعیین کننده سرنوشت خود هستیم؟ یا هر چه ما می کنیم قبلا طرح ریزی و تعیین شده است؟ ۵۵۹ . به نظر می رسد که ما در عین حال که از لحاظ های مختلف در قید «قدر جبری خود هستیم» تعیین کننده و نویسنده سرنوشت خود هم هستیم .

به عنوان مثال شطرنج، یکی از بازی های فکری است . در شطرنج، برای دو طرف بازی، مهره های مختلفی هست که هر کدام از آن مهره ها وظایف معینی را می توانند انجام دهند و غیر آن را نمی توانند انجام دهند .

تمام این حرکات که برای هر مهره مقرر شده همان «قدر» آن مهره است که باید طبق آن عمل کند . قدر هیچ کدام از مهره ها در اختیار بازی کن نیست بلکه آن را مخترع بازی (یا خالق بازی) تعیین کرده است . ولی رها کردن قضا یعنی به حرکت در آوردن یک مهره (در چارچوب قدر مهره ها) در اختیار بازی کن است . و این همانست که علامه در بالا فرمود :

برای امور و حوادث، دو وجود پیش بینی و تصور می شود: یک وجود به حسب اقتضای اسباب ناقص از قبیل شرط و یا علت و یا مانعی است که قابل تخلف است و یک وجود دیگری بر حسب اسباب و علل تامه آن، که این وجود بر خلاف وجود اول، وجودیست ثابت و غیر مشروط و غیر متخلف .

حال بازیکن ما به بازی مشغول می شود . در ابتدای بازی مهره های دو طرف بازی، طبق قاعده معین و شرایط مساوی در صحنه شطرنج چیده شده است و سرنوشت بازی برای هر دو طرف مساوی و مشابه است .

در «قضا و قدر» هم همین است، انسان هر آن اختیار دارد که کار خوب یا کار بد (راه راست و یا راه کثر) را طبق «قدر» آن کارها و در چارچوب مشیت الهی (که مانند همان قواعد کلی بازی است) انجام دهد و با انجام هر کار، سرنوشت آتی خود را تعیین کند، یا به سوی سعادت و موفقیت می‌رود و یا به سوی گمراهی و ضلالت. البته همان‌گونه که قبلاً گفتیم اگر خداوند خواسته بود همه مردم را هدایت می‌فرمود و لزومی بر اعزام پیامبران پیدا نمی‌شد: «و لو شئنا لاتینا کل نفس هدیها» (سجده، ۳۲/۱۳).

با توجه به این عوامل، در عین حال که انسان در داخل جهانی که با جبر مطلق اداره می‌شود زندگی می‌کند، ولی شخصا در جبر مطلق زندگی نمی‌کند بلکه در تصمیمات خود دارای اختیار است و بدین جهت مسئول تصمیمات اختیاری خود نیز می‌باشد. جمع این اختیار و جبر همان خواهد شد که شیعیان می‌گویند: «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین». الله اعلم بما فی انفسهم. سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا، انک انت العلیم الحکیم.

گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن
مصلحی تو ای تو سلطان سخن
سهو و نسیان را مبدل کن بعلم
من همه حلم مرا کن صبر و حلم

۳۰. سید محمد حسین طباطبائی، المیزان، ۴۵۲/۱۲، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.

۳۱. همان/۴۵۳.

۳۲. همان، ۴۲۱/۱۱.

۳۳. همان/۴۲۳.

۳۴. همان، ۲۲۲/۱۲ و ۲۲۶.

۳۵. همان/۲۲۲. زیست‌شناس بنام، «کرسی مورین» در کتاب راز آفرینش (ترجمه محمد سعیدی/۶۶، ۱۳۴۵) می‌نویسد که: اولین شئی که هستی عالم امکان مدیون آنست ذره بسیار کوچک و نامرئی است به نام «پروتویلاسم» یا «جرثومه حیات» که جسمی نرم و شفاف است و قوه حرکت دارد و از آفتاب کسب نیرو می‌کند. این ذره به وسیله بکار بردن نور خورشید، اسید کاربونیک هوا را تجزیه می‌کند و ذرات آن را متلاشی می‌سازد و تیدروژن را از آب گرفته و تیدروکربن می‌سازد و به این طریق مواد غذایی خود را از یکی از غامض‌ترین ترکیبات شیمیایی عالم تحصیل می‌کند. این ذره یک سلولی و این قطره بخار مانند، ماده اصلی حیات را در دل خود می‌پروراند و قدرت آن را دارد که قدرت حیات را به همه موجودات زنده این عالم از خرد و کلان تفویض کند... بدون آن، هیچ موجود جاننداری (اعم از نبات و حیوان) به وجود نخواهد آمد. سپس در صفحه ۷۰ توضیح می‌دهد که: «اولین موجود جاننداری که بدین ترتیب به وجود آمد «آمیب» نام دارد که موجودی است ذره‌بینی و یک سلولی که با وجود کوچکی، وجود آن از میلیونها ذرات ریز تشکیل شده... و این ذره کوچک به اندازه منظومه شمسی، کامل و جامع است. این آمیب همین که ساختمان داخلی آن کامل شد، به دو قسمت و هر قسمت باز به دو قسمت تقسیم شده و این عمل به طور نامحدود ادامه یافته تا سلولهای بدن نباتات و حیوانات را تشکیل داده و بر حسب اوضاع محیط زیست از هر سلول، نوعی گیاه یا حیوان درست شده است.»

۳۶. دکتر سید رضا نیازمند، تفسیر قرآن کریم و علوم جدید، مجله بینات، ش ۱۰، ص ۳۷، تابستان ۱۳۷۹.

۳۷. دکتر لانگمن استاد دانشگاه کارولاینا شمالی؛ «جنین شناسی پزشکی»، ترجمه ماندانا اعرابی و فرید رئیس زاده، زیر نظر دکتر محمد رخشان، چاپ ۱۳۷۶.

۳۸. همان.

۳۹. سه مرحله جنینی که دکتر لانگمن تعیین کرده است، به شرح زیر است:

1- FERTILIZATION PERIOD- NOT SENSITIVE USUALLY- HIGH RATE OF LETHALITY MAY OCCUR

2- DORSAL ASPECT OF EMBRIO PERIOD- 3-8 WEEKS- PERIOD OF GREATEST SENSITIVITY- EACH ORGAN SYSTEM WILL ALSO HAVE A PERIOD OF PEAK SENSITIVITY

3- FETAL MEMBRANES IN 3 RD MONTH- 9-38 WEEKS- DECREASING SENSITIVITY- PERIOD OF FUNCTIONING MATURATION

۴۰. المیزان، ۴۲۵/۷، به نقل از: تفسیر عیاشی، ۳۷۱/۱، ح ۷۱، سعد بن سعید ابی الاصبغ، روایت کرده که مستقیماً از امام صادق علیه السلام شنیده است.

۴۱. مجمع البیان، ۱۵۰/۵؛ عیاشی، ۲۰۴/۲، ح ۱۲.

۴۲. المیزان، ۴۹۸/۱۴، به نقل از: تفسیر قمی، ۷۸/۲.

۴۳. همان، ۴۹۹/، به نقل از: الدر المنثور، ۳۴۴/۴، روایت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

۴۴. همان، ۵۰۰/.

۴۵. همان، ۳۹۰/۱۶.

۴۶. همان، ۴۷۶/۱۷؛ مجمع البیان، ۵۱۶/۵.

۴۷. همان، به نقل از: مجمع البیان، ۴۹۱/۸.

۴۸. همان، ۱۵۱/۱۹.

۴۹. محاسن/۲۴۳، ح ۲۳۵.

۵۰. همان، ۲۴۴/، ح ۲۳۸، نقل شده در المیزان، ۱۰۱/۱۳؛ ۱۵۱/۱۹.

۵۱. المیزان، ۹۹/۱۳.

۵۲. همان، ۵۱۷/۱۱.

۵۳. امام خمینی (ره)، کشف اسرار/۸۶.

۵۴. برای توضیح ر. ک: المیزان، ۳۷۹/۱.

۵۵. استیون هاکنینگ، کتاب سیاه چالها و کهنکشانهای کوچک/۱۲۷، چاپ ۱۹۹۳.

* تفسیری از قضا و قدر در قرآن (۲)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

